

مقاله نغز و روشنگرانه شما را خواندم. دست مریزاد. با امهات دیدگاههای شما در این مقاله موافقم. در عین حال سه نکته کوچک به ذهن قاصرم خطور کرد که مایلیم آنها را با شما در میان بگذارم و نظرتان را جویا شوم.

(۱) به نظر من عنوان مقاله چندان مناسب نیست. شاید بهتر باشد به جای تعبیر «کذب در کلام و حیانی» از تعبیر «گزاره های کاذب در متون مقدس» استفاده کنید. دلیلی که برای چنین رجحانی می توان ذکر کرد این است که ظاهراً وفق «فهم عرفی»، واژه های «کذب» و «دروغ» هم معنا هستند. اگرچه شما در اواسط مقاله این دو واژه و نیز واژه ی «خطا» را تعریف و به دقت آن ها را از یکدیگر جدا کرده اید. در عین حال بهتر است که حتی الامکان از معنای عرفی واژه ها عدول نکنیم، خصوصاً با توجه به اینکه رسانه ای که این مقاله را منتشر کرده طیف وسیعی از مخاطبان را پوشش می دهد. البته هر نویسنده ای حق دارد بگوید من از این یا آن واژه این معنای خاص را اراده می کنم، اما ظاهراً شما در اینجا در صدد ارائه «تعریف پیشنهادی» نیستید.

(۲) مثالی که برای تأیید ادعای وجود کذب در قرآن ذکر کرده اید نادرست به نظر میرسد. شما نوشته اید: «برای مثال، در قرآن این عبارت فرعون آمده است که «من پروردگار برتر شما هستم». مؤمنان بر این باور هستند که فرعون، پروردگار این عالم نیست، و لذا از منظر ایشان، «این گزاره کاذب است.» تا آنجا که من می دانم محل نزاع یا مورد ادعا آنجاست که گزاره ی کاذب سخن خود خداوند باشد. در حالیکه در آیه مورد نظر شما، خداوند از قول فرعون نقل میکند که فرعون چنین گفته است. و اگر فرعون واقعاً چنین سخنی بر زبان رانده باشد، سخن خداوند با واقع مطابقت خواهد داشت و سخن کذبی از خداوند صادر نشده. البته همانگونه که شما اشاره کرده اید، به اعتقاد مؤمنان سخن فرعون کذب است، اما اگر الف سخن کاذبی را از ب نقل کند، به شرط اینکه ب آن سخن را بر زبان رانده باشد، الف راست گفته است، هرچند ب دروغ گفته باشد. به بیان دیگر، محل نزاع آنجاست که سخن خود خداوند با واقع مطابق نباشد، نه سخن کسی که خداوند از او نقل قول کرده است. مثالهای وافی به مقصود شما فراوان است. مثلاً این آیه که می فرماید: «افلا ينظرون الى الارض كيف سطحت»، که بیانگر مسطح بودن زمین است و با کروی بودن آن منافات دارد. یا آیه ای که مراحل تکون جنین در رحم مادر را ذکر میکند و میگوید: «فكسونا العظام لحماً» که وفق قواعد دستور زبان عربی، معنای ظاهری آیه این است که ابتدا استخوان آفریده می شود و سپس با گوشت پوشانده می شود، در حالیکه تئوریهای زیست شناسی نوین میگویند: جنین یک تکه گوشت است که بخشی از آن به استخوان تبدیل می شود.

(۳) شما در تعریف دروغ گفته اید: «دروغ» عبارت است از گزاره ی کاذبی که به قصد فریب، بیان شده است. و بعد افزوده اید: «آنچه با خیریت خداوند ناسازگار است؛ قصد فریب و آنچه با علم او ناسازگار است؛ قصد اصابت به واقع و ناکامی در آن است.» ظاهراً برای اینکه به این نتیجه برسیم که «آنچه با خیریت خداوند سازگار است، قصد فریب است»، باید پیشاپیش مفروض بگیریم که از منظر اخلاقی فریب دادن و دروغ گفتن به تعریف شما، یعنی بیان

گزاره ای کاذب به قصد فریب، «مطلقاً» ناپسند و مذموم است، در حالی که چنین نیست. یعنی مواردی وجود دارد که شهود اخلاقی ما در آن موارد کلیت این ادعا را تأیید نمی کند. اجازه بدهید با ذکر یک مثال مقصود خودم را روشن کنم. در شرح حال ابن سینا داستان معروفی نقل شده که شما هم حتماً آن را شنیده اید. گفته اند که در زمان او شخصی به مالیخولیا مبتلا می شود و می پندارد که گاو است. از نزدیکان خود درخواست می کند که او را ذبح کنند. آنان خواسته او را اجابت نمی کنند و او نیز برای رسیدن به خواسته خود اعتصاب غذا می کند. برای درمان او به ابن سینا مراجعه می کنند، ابن سینا می بیند در آن حالت تجویز دارو بیفایده است، لذا تدبیری می اندیشد و لباس قصابان بر تن می کند و چاقوی قصابی به دست می گیرد و به منزل بیمار می رود و می گوید آن گاو را بیاورید تا من او را ذبح کنم. دست و پای بیمار را می بندند و او را رو به قبله می خوابانند و ابن سینا وانمود می کند که می خواهد سر او را ببرد. اما از این کار منصرف می شود و می گوید این حیوان لاغر است و الان وقت ذبح او نیست. به او غذا بدهید تا فربه شود و ما بتوانیم او را ذبح کنیم. بیمار به امید فربه شدن از اعتصاب غذا دست می کشد و ابن سینا مخفیانه داروی مناسب را به غذای او اضافه می کند. و پس از مدتی بیمار شفا پیدا می کند.

در این داستان ابن سینا عالماً و عامداً سخنان دروغی را به قصد فریب آن بیمار بر زبان رانده و با پوشیدن لباس قصابی و برداشتن چاقو او را فریب داده است. اما ما نه تنها او را برای چنین کارهایی سرزنش نمی کنیم که هوش و ذکاوت او را می ستاییم و وجدان اخلاقی ما حکم می کند که او در این مورد کار درست و خوبی کرده و شایسته مدح و پاداش است. این داستان چه راست باشد و چه دروغ به خوبی نشان می دهد که نمی توان ادعا کرد که از منظر اخلاقی فریب دادن و نیز دروغ گفتن یا گزاره کاذبی را به قصد فریب دیگری بیان کردن «مطلقاً» بد و مذموم است. البته به دست دادن معیاری روشن و دقیق برای تفکیک دروغهای اخلاقاً بد و مذموم از دروغهای اخلاقاً خوب و ممدوح به سادگی ممکن نیست، اما به نظر میرسد در اصل وجود چنین تفکیکی نمی توان تردید کرد. شاید بتوان گفت فریب دادن و دروغ گفتن به قصد فریب دیگری «فی حد نفسه» و «به خودی خود» بد و مذموم است، اما در صورت تعارض با ملاحظات اخلاقی مهم تر حکم آن عوض می شود. چنانکه می دانید پاره ای از اصول اخلاقی استثناء پذیرند، اما استثنائات اصول اخلاقی نیز استثنائاتی اخلاقی است. اگر حکم اخلاقی فریب دادن و دروغ گفتن استثناء پذیر باشد، در این صورت نمی توان ادعا کرد که فریب دادن و دروغ گفتن «مطلقاً» با خیریت خداوند منافات دارد. به بیان دیگر، می توان ادعا کرد که چه بسا خیرخواهی خداوند اقتضا کند که در مواردی که اخلاق اجازه می دهد بندگان خود را فریب دهد و به آنان دروغ بگوید. حتی می توان ادعا کرد که در موارد خاصی الزامی اخلاقی نیز برای انجام چنین کاری وجود دارد. و به هر تقدیر، اگر فریب دادن و دروغ گفتن در موارد استثنایی اخلاقاً مجاز یا واجب باشد، با خیریت خداوند منافات نخواهد داشت، بلکه خودداری از فریب و دروغ در این موارد با خیریت او ناسازگار خواهد بود.

و نیز شاید بتوان گفت که فریب دادن و دروغ گفتن به دیگری به قصد سوء استفاده از او به نفع خود بد و مذموم است، اما دروغ گفتن به قصد فریب دیگری برای حفظ منفعت یا مصلحت او یا به قصد جلوگیری از ظلم او به شخص ثالث بد و مذموم نیست. مثال این مورد اخیر، دروغ گفتن به قصد نجات جان انسانی بیگناه است.

به بیان سوم، شاید بتوان گفتن از منظر اخلاقی فریب دادن و دروغ گفتن در جایی بد و مذموم است که راست گفتن واجب و وظیفه باشد. اگر کسی در مقامی که باید راست بگوید دروغ بگوید، اخلاقاً کار نادرستی کرده است. اما کسی که اخلاقاً مجاز یا موظف است که راست نگوید یا دروغ بگوید، اگر راست نگوید یا دروغ بگوید، کار نادرستی نکرده است. و در مواردی که شخص اخلاقاً موظف است که دروغ بگوید اگر راست بگوید کار خطایی کرده است.

ارادتمند

علی، ۱۰/۱۰/۲۰۰۸